

شخصیت شناسی سلمان فارسی (رضوان الله تعالی علیه)

زهرا ثروتی^۱

چکیده

رشد و تعالی انسان برای همگان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به نظر می‌رسد، بررسی تاریخ به عنوان یکی از علوم در جهت الگوگیری می‌تواند به رشد و تعالی انسان کمک کند. از جمله یکی از صحابه پیامبر (ص) به نام سلمان فارسی، که پیامبر در مورد ایشان فرمودند: «سلمانُ منّی.» این نوشتار با روش بررسی علمی ترویجی به تحقیق پیرامون زندگینامه سلمان فارسی و چگونگی مسلمان شدن وی و ابعاد شخصیتی او پرداخته و سعی دارد با شناساندن نکات ریز و کلیدی زندگی ایشان در برهه‌های مختلف، اهمیت شناخت راه صحیح و اتخاذ تصمیم درست و به موقع را بیان کند؛ در واقع بهتر است بگوییم چه چیزهایی سلمان را یاری کرد تا او یکی از بهترین یارهای امام زمانش بشود و همین امر باعث عاقبت به خیری اش شود. از این رو، برای رسیدن به این مقصود، مفاهیم وابسته به آن، نظیر شخصیت، سلمان فارسی، بینش سیاسی، اخلاق و علم را با روش کتابخانه‌ای بررسی کرده است.

واژگان کلیدی: شخصیت، سلمان فارسی، بینش سیاسی، اخلاق، علم.

^۱ طلبه سطح ۲، مدرسه علمیه امام حسین (علیه السلام)، تهران، تابستان ۱۳۹۸

مقدمه

از میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلمان فارسی از درجه و رتبه‌ی خاصی برخوردار بود. چرا سلمان فارسی با وجود این که ایرانی بود و در زمره معصومین نبود، آنقدر مورد تکریم پیامبر اکرم (ص) قرار گرفت که ایشان در حق سلمان فرمودند: «سلمانُ منّا اهل البیت» و نیز فرمودند: «سلمانُ منّی» از آنجا که ما نیز ایرانی هستیم، جا دارد که زندگی سلمان فارسی را مورد بررسی قرار دهیم تا کمی راز این تکریم را بفهمیم و سرلوحه‌ی زندگی خویش قرار دهیم.

تا کنون افراد متعددی پیرامون شخصیت سلمان، مقالات و کتاب‌های گوناگونی نوشته‌اند. بعضی از این مقالات در سایت‌هایی مثل پژوهه - پژوهشکده باقر العلوم، پایگاه مجلات تخصصی نور - نور مگز، ویکی پدیا - دانشنامه آزاد و بیتوته قرار داده شده‌اند. از میان کتاب‌هایی که در این رابطه نوشته شده‌اند، می‌توان به کتاب «نفس الرحمن فی فضائل سلمان (رض)» تألیف حلج میرزا نوری طبرسی، کتاب «سلمان فارسی استاندار مدائن» تألیف احمد صادقیه اردستانی، کتاب «سلمان فارسی» تألیف عباس ملکی و کتاب «سلمان فارسی» تألیف علامه سید جعفر مرتضی عاملی اشاره کرد. در این مقالات و کتاب‌ها اغلب به سبک مدیریت سلمان در ابعاد سیاسی، نظامی و فرهنگی، نقش سلمان در شکل‌گیری تشیع، بررسی ابعاد علمی و فرهنگی سلمان، اسوه‌ی فرماندهی و صحابی پیامبر اعظم (ص) پرداخته شده است.

اینجا پرسشی مطرح می‌شود: اینکه چه لزومی دارد که زندگی گذشتگان را مطالعه کنیم و آیا تأثیری بر زندگی فعلی ما می‌گذارد؟ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پاسخ این سؤال ما را داده‌اند. ایشان فرمودند: «با مطالعه تاریخ و زندگی گذشتگان، می‌تواند چندین بار در این دنیا زندگی کرد و روش درست زیستن را آموخت.»

بنابراین، این نوشتار در نظر دارد با روش کتابخانه‌ای به بررسی دقیق‌تری در ابعاد مختلف زندگی سلمان بپردازد تا کمی ولو ذره‌ای از رازهای زندگی سلمان را کشف کند. بدین منظور در این نوشتار به موارد زیر پرداخته شده است:

۱) چرا سلمان فارسی با وجود اینکه ایرانی بودند و از معصومین نبودند، پیغمبر اکرم (ص) در مورد

ایشان فرمودند: «سلمانٌ منّا اهل البیت»؟

۲) مراحل شکل گیری شخصیت سلمان که شامل زندگی‌نامه سلمان، مسلمان شدن وی و ابعاد

شخصیتی سلمان میباشد. در این بخش به ابعادی چون روانشناسی شخصیت، بعد علمی، بعد

سیاسی و بعد اخلاقی سلمان پرداخته شده است.

۱) چرا سلمان فارسی با وجود اینکه ایرانی بودند و از معصومین نبودند، پیغمبر اکرم (ص) در مورد

ایشان فرمودند: «سلمانٌ منّا اهل البیت»؟

عنوان مهمی که می‌تواند عظمت معنوی و کیان شخصیتی سلمان را بیان کند، اعتراف بسیار عمیق و

پرمعنایی است، که پیامبر اسلام و امامان معصوم (ع) بارها آن را درباره‌ی این پارسی ممتاز و برگزیده اعلام

داشته‌اند. رسول خدا (ص) در موارد فراوان و به مناسبت‌های مختلف فرموده است: «سلمانٌ منّا اهل البیت»

(بحار الانوار، جلد ۲۲، ص ۳۲۶ و ۳۳۰ و ۳۳۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۹۰؛ شرح نهج

البلاغه، ابن الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶) و «سلمانٌ منّی» (الاختصاص، ص ۲۱۶).

سلمان از خاندان ما اهل بیت (ع) است، سلمان از من است. برای اینکه عظمت و مفهوم بلند این بیان پیامبر

(ص) نسبت به سلمان بیشتر شود، دو توضیح زیر را مورد توجه قرار می‌دهیم:

الف) رسول گرامی اسلام (ص) فقط عنوان «از من است» را به چند نفر از عزیزان معصوم و محبوب و

نزدیکان خاص خویش داده است.

۱. درباره‌ی امام علی (ع) فرمود: «علیٌ منّی و أنا من علی...» (تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۷؛ فضائل

الخمسه، ج ۱، ص ۲۴۲) علی (ع) از من است و من هم از علی می‌باشم.

۲. درباره‌ی حضرت فاطمه (س) فرمود: «إِنَّ فَاطِمَةَ مَنِّي» یا «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي» (صحیح مسلم، ج ۵؛ خصائص نسایی، ص ۳۵؛ الغدير، ج ۲، ص ۲۱؛ فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۵۱).

۳. درمورد حضرت امام حسین، سید الشهداء (ع) نیز رسول خدا (ص) فرموده: «حَسْبُنَا مَنِّي وَ أَنَا مِنْ حَسْبِنَا...» (اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹)

۴. درباره‌ی سلمان هم، بیشتر با تعبیر «مَنَّا» و گاهی هم با تعبیر «مَنِّي» او را از خاندان خویش، یا عضوی از اعضای خود معرفی کرده و بدین گونه او را ستوده است.

سلمان فارسی ایرانی، در سایه‌ی ایمان و تقوی و فضائل اخلاقی، به عنوان صحابی ممتاز پیغمبر (ص) دارای چه مقام بلندی گردیده، که تعبیری را که رسول خدا (ص) درباره‌ی امام علی (ع)، حضرت فاطمه (س) و حضرت سیدالشهدا (ع) بکار برده، درباره‌ی سلمان هم بکار برده و مقام بلند او را مورد تمجید و ستایش قرار داده است.

ب) اما سلمان، چگونه از اهل بیت (ع) شمرده شده است؟

این موضوع تا حدی تعجب آمیز است که یک ایرانی در جامعه‌ی آن روز و در میان آن همه یاران پیامبر (ص) به این رتبه‌ی بلند دست یابد، و اتفاقاً در همان صدر اسلام هم که امامان معصوم (ع) با یاد خیر از سلمان، همین بیان رسول خدا (ص) را درباره‌ی او تکرار می‌کردند، مورد سؤال و پرس و جو قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال: «فضل بن عیسی هاشمی» می‌گوید: با پدرم به حضور امام جعفر صادق (ع) وارد شدیم، پدرم خطاب به امام گفت: «أَيَا سَلْمَانَ مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ سَخَنَ رَسُولُ خُذَا سَت؟»

امام صادق (ع) پاسخ داد: «آری»

پدرم گفت: منظور این است که سلمان از فرزندان «عبدالمطلب» است؟

امام صادق (ع) باز فرمود: مَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ (ع).

پدرم ادامه داد: من معنای این سخن را نمی‌فهمم.

آنگاه امام صادق (ع) فرمود: ای عیسی! این را بدان که سلمان از اهل بیت ماست. بعد با دست به سینه‌ی خود اشاره کرد (و درحالی‌که می‌خواست بفهماند، ایمان و ارزش‌های انسانی و نیز تفکر و تعقل در سینه قرار دارد) ادامه داد: اینطور که تو فکر می‌کنی نیست، بلکه توجه داشته باش، که خداوند طینت و سرشت ما را از «علیین» و عناصر برتر بهشتی آفریده و خلقت شیعیان ما را از عناصر مرحله‌ی بعد از آن قرار داده است. بنابراین، شیعیان هم از ما هستند و بالاخره این را بدان که سلمان از «لقمان حکیم» مقام بلندتری دارد. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۳۱؛ بصائرالدرجات، ص ۶)

برای تبیین بیشتر سخن رسول خدا (ص) که «سلمان از خاندان ماست» توضیح عارف و فیلسوف بزرگ اسلامی، ابو عبدالله، محمد بن محمد حاتمی مکی، مشهور به «محبی الدین بن عربی، متوفای ۶۳۸ هجری و مدفون در شام از لحاظ منطقی و استدلالی، توضیح مناسب و دلپذیری می‌باشد.

وی می‌نویسد: «چون محمد (ص) بنده‌ی مخلص و خالص خداوند بود، خداوند متعال آن حضرت و اهل بیت (ع) او را از هرگونه پلیدی و آلودگی مصون داشت، و فرمود: فقط خداوند اراده کرده است، هرگونه پلیدی و آلودگی را از شما اهل بیت برطرف گرداند و شما را پاک و پاکیزه نماید.» (سوره احزاب، آیه ۳۳)

بنابراین، از نظر قرآن کریم، اهل بیت پیغمبر (ص) پاک و پاکیزه می‌باشند و کسی نمی‌تواند به آنان اضافه و همراه گردد، مگر این که پاک و وارسته باشد، زیرا کسی که به آنان اضافه می‌شود، با «مضاف الیه» باید شباهت و سنخیت داشته باشد، و آنان هم کسی را به خود اضافه نمی‌کنند، جز اینکه به طهارت و قداست او اذعان داشته باشند.

لذا، «سلمان منّا اهل البیت» از سوی پیغمبر (ص)، گواهی و شهادت آن حضرت، بر پاکی و طهارت سلمان خواهد بود، چنانکه خداوند هم بر پاکی و طهارت خود اهل بیت (ع) شهادت داده است، و چون جز عنصر پاکی به آن پکان اضافه نمی‌گردد و اهل بیت (ع) درمورد قداست و طهارت، مشمول عنایت خداوند هستند، کسی هم که به آنان اضافه شده، قهرماً به مجرد اضافه شدن مشمول عنایت خداوند واقع می‌شود.

بنابراین، اهل بیت (ع) به اعتراف صریح قرآن «پاکیزگان» هستند و سلمان هم بدون شک به آنان ملحق شده است. در این مرحله به بررسی جزئیات زندگی این مرد بزرگ می‌پردازیم تا مراحل شکل‌گیری شخصیت و مقام والای ایشان را کمی درک کنیم.

۲) مراحل شکل‌گیری شخصیت سلمان فارسی

۲-۱) زندگینامه سلمان

«اولین ایرانی» که برای شناسایی خدای یکتا و فرار از ظلم و ستم و بیدادگری بار سفر بست و به سیاحت و مسافرت پرداخت، سلمان فارسی بود. سلمان در قریه «جی» در نزدیکی اصفهان، در میان خانواده‌ای اصیل و آبرومند از فرزندان منوچهر، پادشاه ایران از سلسله‌ی «پیشدادیان» (لغتنامه دهخدا، ج ۴۳، ص ۱۳۳۳) چشم به جهان گشود. نام بزرگ و رئیس این خانواده «فروخ بن مهیار» بود. خانواده‌ی فروخ، مردمی ثروتمند و شریف بودند و شخصیت اجتماعی را از نیاکان خود به ارث می‌بردند. این خانواده، نوجوان آراسته‌ای را در آغوش خود می‌پرورانید که تازه دوران بلوغ را پشت سر نهاده بود، نام این جوان طبق روایت مشهور «روزبه» بود و از همان روزها آثار مجد و بزرگواری در چهره‌اش به خوبی مشاهده می‌شد. فروخ بن مهیار تصمیم داشت از همان اوایل جوانی، عقیده‌ی آتش‌پرستی و مجوسیت را به فرزند خود بیاموزد، تا بدینوسیله سنت و شیوه‌ی دودمان خویش را حفظ کرده باشد. برای این منظور، هرگاه موقعیت مناسب می‌یافت راه و رسم آیین خود را به روزبه تعلیم می‌داد. اما روزبه وقتی دقیق پیرامون این کیش می‌اندیشید، نمی‌توانست به خود اجازه دهد و بپذیرد این مسلک موافق با منطق و عقل و فطرت انسانی باشد. روزبه هرگاه جای خلوتی می‌یافت، به فکر و اندیشه می‌پرداخت. بخصوص وقتی شب پرده‌ی سیاه خود را روی زمین پهن می‌کرد، وی به فضای پهناور بالای سر می‌نگریست و در چهره‌ی ستارگانی که به صفحه‌ی آسمان می‌خکوب شده بودند و بهم چشمک می‌زدند، دقیق می‌شد. این اندیشه‌ها او را وادار کرد تا به جستجوی عقیده‌ی صحیحی بپردازد. این اراده‌ی مقدس که در قلب روزبه جوانه زده بود، کم‌کم رشد کرد و محصول آن این شد که وی یک وقت احساس کرد نیروی مرموزی در درونش بوجود آمده و هر روز که می‌گذرد، جوشش و غوغای بیشتری

می‌کند و هر لحظه او را مضطرب و نگران می‌سازد. سینه‌اش تنگ شده و از فراق معشوق گم شده و ناشناخته‌ای ملول بود و رنج می‌برد. روزی پدر او را برای انجام مأموریتی به بیرون از منزل فرستاد. در بین راه که روزبه غرق در امواج متراکم افکارش بود، ناگهان صدایی به گوشش رسید و رشته‌ی افکارش را گسیخت. این صدای ناقوس کلیسایی بود که در آن نزدیکی، محل عبادت و اجتماع مسیحیان بود. روزبه راه خویش را رها کرد و به نزدیک کلیسا رفت. روزبه با شنیدن صدای عبادت دسته جمعی زاهدان مسیحی منقلب شد و احساس کرد روزنه‌ی کوچکی در قلبش تابیده است. وارد کلیسا شد و از راهب درخواست کرد تا او را با دستورات کیش خود آشنا کند. روزبه با شنیدن کلمات دین مسیح، کمی دلش آرام گرفت و تصمیم گرفت پیرامون دین جدید تجسس بیشتری کند. آن شب روزبه نزد راهب ماند و فردای آن روز که پدر روزبه را ملاقات کرد و از احوالات او آگاهی یافت، بسیار ناراحت شد. نخست او را نصیحت کرد و گفت: «دین اجداد تو از دین اینان بهتر است.» اما وقتی نصیحت سودی نبخشید، به کارگران خود دستور داد روزبه را تنبیه کنند تا دست از عقاید تازه‌اش بردارد. ولی روزبه زیربار نرفت. او توسط یکی از خدمتگزاران خانه با کلیسا در ارتباط بود. کشیش که از جدیدت یک جوان تازه مسیحی به شگفتی افتاده بود، او را به وسیله‌ی همان خدمتگزار مورد محبت و تشویق قرار می‌داد. کشیش به وسیله‌ی خدمتگزار به روزبه خبر داد که کلیسای بزرگ در «شام» است. قرار شد اگر کاروانی به سوی شام حرکت کرد، به روزبه خبر دهد و او را با آنان همراه کند. بدینگونه روزبه همراه با کاروان تجاری به سوی شام حرکت کرد. شام سرزمین وسیعی بود، که طول آن از «فرات» تا «عربش» مدت بیست روز راه پیمودن بود و عرض آن از کوه «طی» تا «دریای روم» را دربر می‌گرفت. (نفس الرحمن، ص ۸۱)

در شام روزبه با راهنمایی رهگذران، کلیسا را شناخت و بدانجا قدم نهاد. در آنجا با اسقف، یعنی واعظ مسیحی که مقام بالاتری از کشیش داشت، آشنا شد. روزبه در مقابل دستورات دینی کلیسا سر تسلیم فرود آورد. دعا و نماز می‌خواند و به اسقف هم خدمت و احترام می‌کرد. کم‌کم آثار مرگ در چهره‌ی پیرمرد راهب نمایان شد و اسقف از دنیا رفت. روزبه از این مرگ خیلی هم نگران نبود، زیرا وی اهل گفتار بود، نه عمل و هدفی جز شکم پرستی و خوشگذرانی نداشت. پس از آن توده‌ی ترسایان انجمنی تشکیل دادند و پیرمردی

زاهد، عابد، دانشمند، فاضل و راستگو را به سرپرستی و رهبری کلیسا برگزیدند. پیرمرد سرآمد اهل زمان خویش بود و روزبه همچنان به آموختن معارف مذهبی نزد او مشغول بود. پس از گذشتن مدت طولانی، آثار مرگ در سیمای راهب هویدا شد و روزبه نگران شد و از او پرسید: «پدر جان! مرا بی سرپرست می‌گذاری؟ کجا بروم و به چه کسی روی آورم که بتوانم راز درون خویش بدو گویم؟» راهب گفت: «فرزندم! افسرده مشو. به خدا توکل کن و دل خوش دار که خدا در هر حال نگهبان توست. قطعاً یاریت خواهد کرد. مواظب اندرزه‌ایم باش، خدای را همواره بر اعمال و کردار خویش ناظر ببین و از یاد حق هیچگاه غافل مشو. پس از من به سوی «موصل» رهل اقامت کن، چون من در شام و حوالی آن کشیش صالحی را سراغ ندارم. اما در موصل راهب شایسته و زاهدی هست که بی شک برای تو پیشوای خوبی است.» پیرمرد چشم از جهان فرو بست. موصل از شهرهای عراق است و بین دو نهر «دجله» و «فرات»، نزدیک «اربیل» در شمال غربی «بغداد» قرار دارد. (لغتنامه دهخدا، ج ۴۶، ص ۹۳)

روزبه در موصل هم به کلیسای مورد نظر رفت و خود را به وسیله‌ی امضا و گواهینامه‌ی راهب شامی معرفی نمود. رهبر آن کلیسا نیز، روزبه را مورد استقبال گرم قرار داد. بعد از دو سال، درخت زندگی رئیس کلیسا خشکید. روزبه بعد از تدفین وی، طبق سفارش راهب، به سوی «نصیبین» روان شد. نصیبین شهری بوده در بین‌النهرین، واقع بین جزیره‌ی «ابوعمر» و «سنجار» بر سر جاده‌ی غافله روی موصل به شام که تا موصل نه فرسنگ یا شش روز راه پیمودن فاصله داشت. روزبه در مکتب این پیشوا نیز به عبادت و آموختن مسائل دینی پرداخت و از فضائل پیشوای زاهد خویش بسیار خرسند بود. اما از این خرسندی چیزی نگذشت و آثار مرگ در چهره‌ی او نمایان شد. زاهد قبل از مرگ روزبه را به کلیسایی در «عموریه» راهنمایی کرد. این شهر از شهرهای باصفای «روم» است و در دامنه‌ی کوه «مرمره» قرار دارد و در غرب آن دریای «قسطنطنیه» واقع است.

او در عموریه نیز دو سال ماند ولی آثار مرگ در چهره‌ی پیرمرد راهب هم نمایان شد. راهب قبل از مرگ به روزبه گفت: «فرزندم در این حوادث دردناک که با تو دست به گریبان می‌شود، افسرده مشو. صبر و شکیبایی را پیش ساز، که پیروزی در گرو تحمل سختی‌ها و استواری است.

روزبه که مأیوسانه کنار راهب نشست بود و بغض جانکاهی گلویش را سخت می‌فشرد، پیوسته قطرات اشک از روی گونه‌هایش می‌غلطید. راهب که لحظات پایان عمرش را می‌گذرانید، چشم به روزبه دوخت و اینگونه بشارت داد: «فرزندم! مژده، مژده. بعد از من خیلی جست و جو مکن و به هر سو بی جهت مشتاب. آری، به زودی از مکه میان دو سنگستان و شوره‌زار، آنجا که درخت خرما بسیار می‌روید، پیامبری عالی مقام، امین و درستکار، خدانشناس و خوش اخلاق از طایفه‌ی عرب به رهبری توده‌ی انسان‌ها برگزیده خواهد شد، که بر اساس آیین توحیدی ابراهیم (ع) سخن می‌گوید و برای همه جهانیان قائد و پیشوای شایسته‌ای خواهد بود. او را پیدا کن و لحظه‌ای از خدمتش غافل مشو. پسر جان! برای این که چشم و گوش بسته نباشی و فریب هرکسی را نخوری و نپنداری که او رسول موعود است، با این نشانه‌ها که اینک می‌گویم، او را شناسایی کن: میان دو کتف آن پیامبر مهری از علامت‌های پیغمبری است، صدقه نمی‌خورد، ولی بخشش‌ها و هدیه‌ها را می‌پذیرد. اکنون تو را به او سپردم. در این راه هیچگونه درنگ مکن و به جست و جوی او اقدام کن...» و سپس از دنیا رفت.

روزبه بدن او را به خاک سپرد و طبق سفارش کشیش برای مسافرت به سرزمین حجاز به جست و جو برآمد، خبردار شد یک کاروان تجاری عازم سرزمین حجاز است. قرار شد عوض همراهی او با قافله، تعدادی از گاو و گوسفندانی را که در عموریه خریداری کرده بود، به کاروانیان واگذار کند. صبح کاروان به راه افتاد و پس از گذشت مدتی به «وادی القری» یعنی ناحیه‌ای که بین شام و مدینه قرار داشت، وارد شد.

اما متأسفانه، اندیشه‌ی مرموزی که در ذهن افراد کاروان درباره‌ی روزبه نقش بسته بود، به مرحله‌ی عمل درآمد. همان انسان نماهای دیو سیرت، روزبه پارسی را در «وادی القری» چون بردگان حلقه به گوش به یک مرد یهودی فروختند. در آنجا یک مرد یهودی معروف به «شجاع» از طایفه «بنی قریظه» او را از یهودی اول

خریداری کرد. روزبه وقتی به محله‌ی «بنی قریظه» رسید و درختان خرما را دید، سخن راهب یادش آمد که گفته بود: «آنجایی که پیامبر خاتم مبعوث می‌گردد، درختان خرما وجود دارد...»

برق امیدی در چشم‌های روزبه موج زد. التهابش تسکین یافت و نجوایی اطمینان بخش در گوش جانش طنین افکند و دوباره هیجان و تپش شدیدی در دلش ریخت!

اما روزبه بیش از چند روزی در میان آن طایفه زندگی نکرد و یهودی دیگری از قبیله‌ی «بنی کلب» او را خریداری نمود و به مدینه برد. یکی از روزهایی که روزبه در نخلستان اربابش در بالای درخت مشغول رسیدگی و مرتب کردن درختان و چیدن خرما بود، ناگهان پسر عموی اربابش با اضطراب و نگرانی خاصی که از تأسف و ناراحتی شدید او حکایت می‌کرد، وارد شد و عموی خود را اینطور مخاطب قرار داد: «خدا بکشد طایفه‌ی «بنی قیله» را، این مردمان خودسر و خود رأی دور شخصی جمع شده‌اند، که از مکه آمده است و آنان او را پیامبر و راهنمای بشریت می‌دانند.» روزبه با شنیدن این سخن شتابان از درخت خرم پایین آمد و درحالی که در کانون قلبش یک نوع اضطراب آمیخته با نوید احساس می‌کرد، جلو رفت و پرسید: «هان! جریان چیست؟ چه واقعه‌ای روی داده است؟ شخصی که می‌گوید از مکه به «قبا» آمده، کیست؟ و منظورش چیست؟» مرد یهودی در برابر این سؤالات عجولانه، سخت غضبناک شد؛ چهره درهم کشید و مشت محکمی به سینه‌ی روزبه فرو کوفت! آنگاه با لحن ملامت آمیزی گفت: «تو برده‌ای، با این حرف‌ها چکار داری؟ زود دنبال کار خود برو.» روزبه آه سردی از دل برکشید و درحالی که اشک در چشمش حلقه زده بود، به نخلستان برگشت و مشغول کار خود شد. روز بعد، روزبه ظرف خرمایی را برداشت و با یک دنیا عشق و امید راه محله‌ی قبا را پیش گرفت، تا شاید موفق شود به وصال یار برسد. روزبه همانطور که با اضطراب و در عین حال امیدواری دست به گریبان بود، به محله‌ی قبا رسید و جمعیتی را که پروانه‌وار دور شمع وجود رسول اکرم (ص) حلقه زده بودند، توجهش را جلب کرد.

۲-۲) سلمان چگونه مسلمان شد؟

بعد از آنکه سلمان پس از تحمل آن همه رنج و مشقت پیامبر کرم (ص) را در قبا ملاقات کرد، به منظور اینکه پیشگویی‌های راهبان مسیحی را درباره‌ی پیامبر موعود با پیغمبر (ص) تطبیق دهد، ظرف خرمایی را که همراه داشت، محترمانه به پیشگاه نبی اکرم (ص) تقدیم نمود و اظهار داشت: «شنیده‌ام تو مرد صالحی هستی و یاران صالحی داری، این ظرف خرما صدقه است، از من بپذیر و به خوردن آن اقدام کن. رسول خدا (ص) ظرف خرما را گرفت به یارانش داد، اما خود از خوردن آن خودداری نمود.

روزبه شادمان شد و با خود گفت: «اینک نشانه‌ی اولی را که پدر روحانی به من خبر داده بود، مشاهده کردم.» آن شب به خانه برگشت و روز بعد که رسول خدا (ص) به مدینه آمده بودند، ظرف خرمایی را خدمت پیغمبر (ص) آورد و گفت: «این هدیه و تحفه می‌باشد، از من قبول کن.» ظرف خرما از طرف رسول خدا (ص) با خرسندی پذیرفته شد و با ظهور نشانه‌ی دوم آرامش قلبی روزبه دوچندان شد. آنگاه وی ساعتی کنار پیغمبر (ص) نشست تا در فرصت مناسبی علامت سوم پیامبر که مهر نبوت میان دو کتف ایشان بود را ببیند. که ناگاه در اثر کنار رفتن ردای رسول خدا (ص) چشمش به مهر افتاد. نبی اکرم (ص) که از قصد روزبه باخبر شده بود، ردای خود را کنار زد و مهر نبوت را به ایسان نشان داد. روزبه با مشاهده‌ی مهر نبوت آن را بوسید و چند قطره اشک شوق هم نثار نمود. سول خدا (ص) درحالیکه برای اولین بار روزبه را به «سلمان» موسوم می‌گردانید، (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۹) خطاب به او فرمود: «سلمان! اکنون بنشین و داستان شگفت‌انگیز خود را برای یاران من بیان کن.» سلمان روبروی رسول خدا (ص) نشست و ماجرای خویش را از اول تا آن روز، برای رسول خدا (ص) و یارانش شرح داد. آنگاه اضافه کرد: «ای محمد! من گمراه بودم، اما اکنون خداوند به برکت وجود مقدس تو، دل و جانم را از انحراف نجات داد.» سلمان پس از بیان

سرگذشت خود، مؤدبانه از جا حرکت کرد و دست پسامبر را فشرد و بوسید و به آستان والای اسلام چهره سایید.

پیامبر (ص) سند آزادی وی را برای آن مرد یهودی، خود امضا نموده (مکاتیب الرسول، ص ۴۰۹) و سلمان از اصحاب و انصار خاص رسول خدا (ص) گردید. اما نکته‌ی مهم درباره‌ی وضع اعتقادی سلمان، که آن روزها حدود دویست سال از عمرش می‌گذشت این است، که وی چون بسیاری از اولیای الهی و مؤمنان و موحدان، در عین حالی که در روزگار مجوسیت و مسیحیت می‌زیسته و به حسب ظاهر به کلیسا هم می‌رفته، آیین حنیف ابراهیمی (ص) و توحیدی داشته و هرگز وجودش را به شرک و انحراف نیالوده است. همانگونه که در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که فرمودند: «سلمان پیوسته بنده‌ی صالح و خالص و تسلیم در برابر خداوند بود و هیچگاه به وادی شرک و انحراف عقدتی وارد نشده است.» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۸۳)

۲-۳) ابعاد شخصیتی سلمان

۱- ۲- ۳) بعد روانشناسی جناب سلمان

شخصیت هر فرد کل خصایص بدنی و ذهنی و عاطفی و اجتماعی و اخلاقی - اعم از موروثی و اکتسابی - هستند؛ که او را بطور آشکار از دیگران مشخص می‌کند. (روانشناسی رشد، علی اکبر شعاری نژاد، چاپ دهم، ص ۶۰۰) مهم‌ترین و عمده‌ترین خصلت‌هایی که در روانشناسی برای تشخیص یک شخصیت کامل شده‌اند، عبارتند از: آگاهی به هویت شخصی، کوشش مؤثر در راه تکامل، صبر در برابر مشکلات، گشاده رویی و مهربانی با دیگران، آمادگی برای قبول تذکرات اصلاحی از دیگران، پوزش از اشتباه خود و جبران خطاها، داشتن نظم منطقی در فکر و عمل و ثبات و تعادل عاطفی و منطقی. مجموعه‌ی این خصایص باعث می‌شود که روابط انسان با خویشتن و خدای خویشتن و دیگران، استحکام ممتاز و فوق‌العاده‌ای پیدا کند. در این صورت، «سلمان فارسی» را باید از شخصیت‌های ممتاز و ماندگار تاریخ درخشان اسلام دانست. همانگونه که زندگینامه‌ی ایشان بدان اشاره شد.

سلمان در زمان نوجوانی خویش در ایران، به خویشتنیابی خود پرداخت، استعدادهای ذاتی خود را مورد توجه قرار داد، خروش فطری و درونی خود را به گوش جان شنید و برای پاسخ به این خروش و دست یافتن به استعدادهای ذاتی خود، که تکامل انسانی را در پی می‌داشت، سال‌های طولانی شهر به شهر و دیار به دیار، به حسب ظاهر از جامعه‌ی مجوسیت به عالم مسیحیت و سرانجام به آغوش جان نواز اسلام بار یافت.

درباره‌ی ایمان به خداوند و اطاعت سلمان از پیامبر (ص) هم، مقام او به جایی رسید که آن حضرت فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمْرِينَ بِحَبِّ أَرْبَعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي وَ أُخْبِرُنِي إِنَّهُ يَحِبُّهُمْ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُم؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَ الْمُقَدَّادُ بْنُ أَسْوَدَ الْكِنْدِيُّ وَ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ.» (نفس الرحمن، ص ۱۷۳؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۴؛ الاستيعاب، ج ۲، ص ۶۵)

« خداوند متعال، به من دستور داده چهار نفر را دوست بدارم و به من خبر داده، خود نیز آنان را دوست می‌دارد. سوال شد آنان چه کسانی هستند؟ رسول خدا (ص) فرمود: آنان علی ابن ابی طالب (ع)، مقداد بن اسود کنندی، سلمان فارسی و ابوذر غفاری هستند.»

همچنین از لحاظ ارتباط معنوی و آرمانی سلمان با رسول خدا (ص)، کار او به جایی رسیده بود، که پیامبر (ص) امام صادق (ع) درباره‌ی وی فرموده‌اند: «سلمانٌ منّا اهل البيت» (کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۹۰؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۷۲؛ نفس الرحمن، ص ۱۲۴) و او را عضو و جزو خاندان خود شمرده‌اند.

در مورد جنبه‌ی سوم شخصیتی سلمان، که بعد «دیگرخواهی» و به فکر دیگران بودن و برای رفع نیازمندی و گرفتاری آنان اقدام نمودن می‌باشد، می‌توان به این روایت استناد کرد: امام صادق (ع) در پاسخ به سوال علت تعظیم و تجلیل سلمان، توضیح دادند: «سلمان سه خصلت مهم داشت: ۱- او خواسته‌ها و رضایت امیرالمؤمنین (ع) را بر هوای نفس و خواسته‌های خود مقدم می‌داشت. ۲- سلمان، تهی دستان و نیازمندان را دوست می‌داشت و آنان را بر اهل ثروت و افراد نفوذ دار و قبلیه دار مقدم می‌داشت. ۳- سلمان به علم و دانشمندان محبت و عشق می‌ورزید.» (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷؛ نفس الرحمن، ص ۱۷۲)

آری، سلمان فارسی هدفی والا را طلب کرد و به آن هم رسید. همانگونه که امیرالمؤمنین علی (ع) فرمودند: «أطلب تجد؛ بخواه و مصمم بر کار کردن باش، مسلماً به خواسته‌هایت نائل می‌شود.» (ترجمه نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۳۸۶، ص ۶۹۰)

۲ - ۳ - ۲) بعد علمی جناب سلمان

سلمان فارسی سال‌های طولانی زندگی خود را به سیر و سیاحت و تحقیق در اصول ادیان گذرانید. او سال‌هایی از عمر خود را در ایران که مهد تمدن و فرهنگ و حکمت بود، زندگی کرد. در سرزمین پهناور روم و شام که مهد علوم مختلف فلسفی بود، تحقیق بعمل آورد. دوران معبدها و کلیساها را در حضور راهبان و دانشمندان سپری کرد و با اصول ادیان آشنا شد. او در سرزمین حجاز هم با دانشمندان مختلفی حشر و نشر داشت و معارف زیادی بدست آورد. بدین جهت، وقتی به آغوش اسلام وارد شد، در میان یاران رسول خدا (ص) چون دریایی می‌خورشید و چون ستاره‌ای در آسمان علم و حکمت می‌درخشید.

امام علی (ع) در مورد سلمان فرموده‌اند: «سلمانُ الفارسی، کلِّمانُ الحکیم؛ سلمان فارسی مانند لقمان حکیم است.» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۰؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶)

در احادیث زیادی سلمان آگاه به علم اول و آخر و دانا به حوادث و وقایع زیادی معرفی شده است. به عنوان نمونه: «اصبغ ابن نباته» می‌گوید: «از امام علی (ع) درخواست کردم از سلمان فارسی برایم سخن بگویند و نظر خود را نیز اعلام دارد. آن حضرت فرمود: درباره‌ی کسی که از سرشت ما آفریده شده، روح او به روح ما پیوند خورده و خداوند او را به اول علوم و آخر آنها و نیز به ظاهر و باطن و اسرار و ظاهر علوم اختصاص داده، چه بگوئیم؟»

اما اینکه این دانایی‌های حکیمانه و فوق‌العاده سلمان فارسی از چه چیزی سرچشمه گرفته و آن را از چه مأخذ و مکتبی آموخته، سخن فراوان می‌توان گفت؛ ولی عمده‌ترین سرچشمه‌های علمی و عرفانی او را در موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- نوری برای هدایت

نورانیت الهی در قلب مؤمن، چراغ پرفروغی است که در شعاع آن بسیاری از تاریکی‌ها روشن می‌گردد. این نورانیت گاهی از جانب خدا به افرادی که لیاقت دارند، افاضه می‌شود و گاهی هم خود شخص با تزکیه و تهذیب نفس مستعد دریافت آن می‌شود. همانگونه که در روایات می‌خوانیم، امام صادق (ع) به «عنوان بصری» فرموده است: «علم و دانش صرفاً از راه آموزش بدست نمی‌آید، بلکه، علم نوری است که در قلب کسی که خداوند متعال بخواهد او را هدایت کند، قرار می‌گیرد. (نفس الرحمن، ص ۲۳۷؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۵) و این سخن رسول خدا (ص) که فرموده‌اند: «لو كان العلم بالثريا، لتناوله ناس من أبناء فارس؛ اگر علم در ثریا قرار داشته باشد، مردانی از فرزندان فارس بدان دست خواهند یافت. این دو دلیل محکمی است که مقام فوق العاده علمی سلمان را بیان می‌دارد. (الغدیر، ج ۶، ص ۱۸۸)

۲- همراز با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

به اعتراف بسیاری از مورخان، سلمان از «اصحاب سر» رسول خدا (ص) این بزرگ مرد عارف، توانایی و ظرفیت این جهت را داشته است که رسول خدا اسرار و علوم فوق العاده‌ای را به او بیاموزد. به عنوان مثال: در بیانی از پیامبر می‌خوانیم: «علم و دانش سلمان، از علم و دانش من است در قلب او علمی است که می‌تواند از وقایع و حوادث آینده آگاه گردد. (رجال کشی، ص ۸؛ نفس الرحمن، ص ۲۶۹)

۳- علم به ناگفته‌های عالم

با توجه به بیان امام صادق که فرمود *إنّ سلمان، علم الاسماء معرفت الاعظم (الاختصاص، ص ۸؛ اختیار معرفت الرجال، ص ۱۱؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱؛ بهجة الامال، ج ۴، ص ۴۱۲؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۰)* و اینکه این روایت را فقیهان و محدثان و دانشمندان چون: شیخ مفید، کشی، علامه مجلسی، محدث نوری، علی یاری تبریزی، سید علیخان و دانشمندان دیگر در کتاب‌های خود آوردند. موضوع دانایی سلمان به اسم اعظم الهی را که رسول خدا (ص) با او رمز و راز داشته و امام علی (ع) او را لقمان حکیم خوانده، میتوان

معتبر و ثابت دانست، و این ارتباط معنوی عمیق برای او سرچشمه بسیاری از دانایی‌ها اسرار غیبی و بیان وقایع پشت پرده بوده است.

سلمان فارسی ظرفیت وجودی خود را آنقدر بالا برده و گسترش داده تالیقات پذیرش علوم الهی را پیدا کند. علمی که در اختیار هر کسی قرار داده نمی‌شود.

۳ - ۳ - ۲) بعد سیاسی جناب سلمان

برای دستیابی به بینش سیاسی درست، به فرموده مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) باید مانند خواص عمل کرد. یعنی باید در مورد مسائل مختلف جامعه، قدرت تجزیه و تحلیل داشت. همچنین باید مراقب باشد که پیرو موج و جو حاکم بر جامعه نشود. باید اهل بصیرت شد و این حاصل نمی‌شود مگر در پناه قرآن روایات و تهذیب نفس. وقتی شخصی اهل بصیرت شد، در برابر مسائل مختلف جامعه و اطراف ملاک محکمی دارد. ملاک و معیار او حق است و همه چیز را با حق می‌سنجد و به موقع از حق حمایت می‌کند. او برای اینکه در این راه ثابت قدم باشد، مراقب است که گرفتار خودپرستی، جاه طلبی، مال پرستی و کلاً دنیا پرستی نشود.

خواص جامعه وقتی حجت و امام برحق زمان خویش را شناختند، دیگر از ایشان جدا نمی‌شوند حتی در تنهایی و غربت. سلمان فارسی نیز بدین گونه عمل کرد. برای اثبات این کلام به بررسی آن برهه از تاریخ می‌پردازیم.

سلمان فارسی روایت می‌کند:

وقتی امیرالمؤمنین (ع) کار غسل و تجهیز رسول خدا (ص) را به پایان رسانید، به خانه برگشت، ابوذر، مقداد، فاطمه (س)، حسن و حسین (ع) وارد شدند. علی (ع) جلوی ایستاد و ما عقب سر او صف کشیدیم و بر جسد رسول خدا (ص) نماز خواندیم و عایشه هم در اتاق خود بود و متوجه این کار نشد.»

سلمان می‌گوید: « البته کار بیعت ابوبکر به پایان رسیده بود، اما همین که شب فرا رسید، علی (ع) فاطمه (س) را سوار چهارپایی کرد، دست حسن و حسین (ع) را نیز در دست خود گرفت، در خانه شرکت کنندگان در جنگ بدر و مهاجران و انصار رفت. تا جایی که هیچ خانه‌ای را فروگذار نکرد و حق اولویت امامت خویش را بیان فرمود و آنلین را به یاری خویش دعوت نمود؛ اما به غیر از ۴ نفر آن حضرت جواب موافق ندادند. آن حضرت با این افراد صحبت کرد و قول مساعد گرفت که برای صبح فردای آن شب، سرهای خود را بتراشند و سلاح‌های خویش را بردارند و درحالی که برای بیعت با او به کشته شدن هم حاضرند، حضور به هم رسانند. اما فردای آن شب به غیر از ۴ نفر، یعنی من، ابوذر، مقداد زبیر بن عوام، کسی به قول خود وفا نکرد و حضور نیافت. ناچار علی (ع) موضوع رفتن به در خانه همان افراد را سه شب متوالی تکرار کرد. و به غیر از ما چهار نفر کسی یاری و حمایت آن حضرت را نپذیرفت و علی (ع) هم چون وضع را اینطور دید، ناچار خانه نشینی و جمع آوری قرآن را انتخاب کرد.» (احتجاج طبرسی، ص ۱۰۷؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۳۹؛ بهجة الامال، ج ۴، ص ۱۶۶) سلمان می‌گوید: « ما با رسول خدا (ص) بیعت کردیم در مرحله نخست خیرخواه و دلسوز نسبت به امور مسلمین باشیم و نیز امامت علی بن ابی طالب (ع) و پیروی از آن امام را به عهده گیریم.» (فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی، ص ۱۰۴؛ الدرجات الرفیعة، ص ۲۱۳) حال می‌بینیم، سلمان در این غوغای وحشتناک که کینه‌های پنهان فوران می‌زده و استمرار نبوت پیامبر (ص) را در مخاطره می‌انداخته، چه اقدام‌هایی انجام داده اند.

الف) خطابه حکیمانه و به موقع در دفاع از امامت علی (ع)

روز سوم رحلت جانسوز رسول اکرم (ص) فرا رسیده بود، هنوز جسد مقدس آن نازنین روی زمین بود و مسلمانان مدینه و سایر جاها، دسته دسته می‌آمدند و بر پیکر آن عزیز بزرگوار نماز می‌خواندند. در مدینه عزای عجیبی بر پا بود. در سقیفه هم تحولاتی صورت گرفته بود. در عین حال سلمان در برابر وضع موجود، سکوت را روا نمی‌دارد و بر اساس عقد خود با رسول خدا (ص) در هر جایی که جماعتی فراهم آمده بود، فریاد حق‌طلبانه سر می‌دادند و از مردم می‌خواستند که به سخنان او گوش دهند و سپس پیرامون آن

بیندیشند. در متون تاریخی آمده است، سلمان در مقام دفاع از امامت امام علی (ع) نخست بخشی از سخنان خود را به پارسی بیان داشت و گفت: « کردید و نکردید و ندانید که چه کردید، حق امیر بردید.» بعد آن را به عربی ترجمه کرد و گفت: «أصبتُم و أخطأتم، سنّة الاولین و أخطأتم اهل البیت رسول الله (ص)» (فتاوی سلمان، ص ۱۰۲، نفس الرحمن، ص ۵۸۵)

ب) اقدام و معرفی علی بن ابیطالب (ع)

آن روزها مدینه آشفته بود و اوضاع آن به گونه‌ای بود که به زیان علی (ع) و حق مسلم او رقم می‌خورد. قبل از آن هم رسول گرامی اسلام، این اوضاع خطرناک را پیش بینی کرده و چند بار به علی (ع) فرموده بود: «ضعاین فی صدور أقوام لایبدونها لک، إلا من بعدی، احقأ بدرو اترات احد؛ کینه‌هایی در سینه‌های افراد نهفته است، که تا من زنده هستم آن را نسبت به تو ظاهر نمی‌کنند اما بعد از من کینه‌هایی که از جنگ بدرو و جنگ احد در دل‌ها نهفته است، ظاهر می‌گردد» (بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۵۵ و ۷۵)

پس از رحلت رسول خدا (ص) عقده‌های پنهان چرکین سرباز کرد و به غارت حق امامت علی (ع) انجامید و گروهی از مهاجران و انصار مومن هم تا توانستند از این حق مسلم دفاع کردند. این دفاع برای افراد دلسوز در آن روزهای بحرانی، وقت و زمان و مکان نمی‌شناخت. چنانکه وقتی علی (ع) بر استر رسول خدا (ص) سوار بود بعد از راهی عبور می‌کرد، و سلمان در میان گروهی حضور داشت و ایشان را مشاهده کرد، از جا برخاست و فریاد زد: «ألاتقومون تأخذون بِحُجْرَتِهِ، تسألونه...؟! آیا از جا بر نمی‌خیزید و دامن او را بگیرید و از او سؤال کنید؟ سوگند به خدایی که دانه را می‌شکافد و انسان را از نطفه می‌آفریند، کسی غیر از وی وجود ندارد که شما را به راه و رسم پیامبرتان آگاه سازد. عالم ربانی در روی کره‌ی زمین فقط اوست و دل‌ها با پناه بردن به او آرامش می‌گیرد. آری، اگر علی (ع) را از دست دادید، علم و دانش انسانی را از دست داده‌اید و انسانیت را به فراموشی سپرده‌اید. (بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۱؛ امالی، شیخ صدوق، ص ۳۲۷)

ج) صبرش منطبق با صبر امامش بود

امام باقر (ع) فرمود: « وقتی علی (ع) را در حالی که ریسمان به گردن او بود به طرف مسجد می بردند، ابوذر سخت به خشم آمده بود. یک دست خود را روی دست دیگر می زد و می گفت ای کاش این شمشیرهایی که در جنگ ها به دست ما بود، اکنون هم در دست ما قرار داشت.» مقداد گفت: « اگر مولای ما بخواهد خدا را می خواند و به یاری می طلبد.» اما سلمان گفت: « مولای اعلم بما هو فیه؛ مولای من، به آنچه بدان گرفتار است، آگاه تر است و تکلیف خود را بهتر می داند» (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۲) و شاید هم در این جا بود که مسلمانان سست عنصر را مورد خطاب قرار داد و با پیش بینی وضعیت دردناک و رقت بار جامعه اسلامی فریاد زد: «وما لله، حیث عدلتم بها عن اهل بیت نبیکم، لیطمعن فیہ الطلقاء؛ به خدا سوگند، اگر با اینگونه رفتار خویش، از اهل بیت پیامبر (ص) عدول کنید و جدا شوید طعمه «طلقا» قرار می گیرید و آزادشدگان پیغمبر (ص) در فتح مکه بر شما مسلط خواهد شد.» (فتاوی سلمان، ص ۱۰۲)

د) سخنرانی در مسجد

پنج روز از رحلت رسول خدا (ع) می گذشت و ابوبکر بر منبر سخن می گفت. گروه دوازده نفری، که ۶ نفر از مهاجرین و شش نفر از انصار بودند، با هم قرار گذاشته بودند سفارش های پیامبر (ص) را در مورد امامت حضرت علی (ع) در مسجد بیان کنند و اعتراض خود را به بیعت انجام شده اعلام کنند. سلمان فارسی سخنرانی عمیق و متینی کرد. سخنان پیامبر (ص) در مورد فضایل و مناقب حضرت علی (ع) را به یاد حاضران آوردند؛ ولی در آن هیاهو عمر می خواست سلمان را مورد حمله قرار دهد، که علی (ع) او را آرام کرد و سر جای خود نشانید. حضرت علی (ع) فرمود: «اگر دستور خدا و عهد با رسول خدا (ص) نبود به تو می فهماندم یار و یاور کدام یک از ما بیشتر است و چه کسی پیروز و سربلند است.» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۴؛ الدرجات الرفیعه، ص ۲۱۴؛ ناسخ التواریخ خلفا، ج ۱، ص ۷۷)

ه) مطیع امر رهبرش حتی در بیعت اجباری

وقتی امیرالمومنین را دست بسته برای بیعت مسجد بردند، ایشان در مسجد سخن‌ها گفت، از حق به تاراج رفته خود دفاع کرد و در حالی که شمشیر آخته را برای قتل بالای سر خود می‌دید، این آیه قرآن را قرائت کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا لَنَنصِرُكَ وَالْقَوْمَ الَّذِي نَتَّبِعُكَ فَإِنِ لَمْ يَدْرَأُوا بِكَ فَإِنَّ يَوْمَهُمُ الَّذِي كَفَرُوا إِسْرَارًا» (سوره اعراف آیه ۱۵۰) بعد خطاب به قبر رسول خدا (ص) نمود و گفت: «ای برادرم! پس از وفات تو این گروه مرا به ناتوانی کشیدند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند.» در حالی که سر به آسمان بلند و ناله می‌کرد و به خدا شکایت می‌برد، دست بسته را دراز کرد. ابوبکر دست به دست آن حضرت گذاشت و بدین ترتیب بیعتی صورت گرفت. (الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۱۰؛ ناسخ التواریخ خلفا، ج ۱، ص ۹۶)

ابتدا سلمان زیر بار بیعت نمی‌رفت؛ ولی وقتی حضرت علی (ع) به ایشان فرمود: «سلمان بیعت کن. این کار نزدیک و ساده ای است. پاداش بزرگ فردا از جانب خداست» بعد امام فرمود: «اگر خدا بخواهد، کسانی را یاری می‌کند، اما برخی را به برخی دیگر امتحان می‌گرداند.» (سوره محمد (ص)، آیه ۴) / طبق روایت امام صادق (ع) سلمان بعد از این مرحله بیعت کرد.

سلمان دست چپ خود را جلو برد و گفت: «چون با دست راست با علی (ع) در زمان رسول خدا (ص) کرده‌ام، با آن دست با دیگری بیعت نخواهم کرد. اکنون این دست چپ من در اختیار شماست و خدا هم این سلطنت را بر شما مبارک نگرداند.

سلمان فارسی بسیار با بصیرت بود. یعنی امام زمان خود را شناخت و تا آخر پای ایشان ایستاد. کلامی از خودش نظری نداد. کلامش و عملش همان بود که امامش می‌فرمود. حتی حاضر بود در این راه جان خود را برای ایشان فدا کند. درود خدا بر او که رسول خدا (ص) او را محبوب خدا و خویش از خاندان خود دانسته. (الاستیعاب، ج ۲، ص ۹۸)

۴ - ۳ - ۲) بعد اخلاقی جناب سلمان

اخلاق در معنای عرفی یعنی لایه ای از رفتار انسان که در رفتار با دیگران پدیدار می‌شود. اخلاق از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است بدان اندازه که پیامبر اسلام فرمود: «برای تکمیل کردن خوبی‌های اخلاقی

مبعوث شدم.» اولین نمودی که از این سخن در جامعه ظاهر می‌شود، اخلاق آن فرد است. هیچ دینی مثل دین اسلام، از لحاظ آموزه‌های اخلاقی، از غنا برخوردار نیست. از میان اشخاص برجسته مسلمان، بعد از پیامبر (ص) و امامان (ع)، می‌تواند اخلاق برجسته سلمان فارسی اشاره کرد. ایشان با تذهیب و تربیت نفس در سایه بزرگان دین توانست به مراتب والای اخلاقی دست پیدا کند. به عنوان مثال:

۱- در روایتی می‌خوانیم: کسی از سلمان تقاضا کرد او را راهنمایی کند، چه خصلت‌هایی را به کار گیرد، تا موجب تقویت روابط میان خلق و خدا گردد؟ سلمان سفارش کرد: «سلام را گسترش دهید، نیازمندان را اطعام کنید و آنگاه که مردم در خواب به سر می‌برند، به نماز شب و راز و نیاز با خداوند برخیزید.» و به کسی که توفیق نماز شب نداشت، فرمودند: «در روز گناه و نافرمانی خداوند را انجام مده.»

۲- و یا ابو بختری روایت می‌کند: «سلمان به «حذیفه بن یمان» گفت: ان العلم کثیر و العمر قصیر فخذ من العلم ما تحتاج الیه فی امر دینک و دع ما سواه فلا تعانه؛ دامنه علم و دانش وسیع است اما عمر انسان کوتاه می‌باشد. بنابراین، علمی را بیاموز که در راه دینداری خود بدان احتیاج داری و به علوم دیگر توجه نداشته باش و رها کن.» (حله الاولیاء، ج ۱، ص ۱۸۹)

۳- و نیز زمخشری می‌نویسد: کسی به سلمان گفت: فلانی برای تو سلام رساند. سلمان گفت: «أما إِنْكَ لَوْ لَمْ تَفْعَلْ، لَكَانَتْ أَمَانَةٌ فِی عُنُقِكَ؛ اما اگر سلام را امانتی به عهده تو می‌ماند آن را ادا نکرده بودی.» (ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۲۰۱)

نتیجه گیری:

در مجموع مطالب بیان شده را اینگونه می توان بیان نمود؛ به تاریخ باید با نگرش عبرت محور نگرست که محدود به زمانی خاص نبوده و قابل تعمیم و استفاده و الگوبرداری در زمان حاضر نیز می باشد.

با بررسی زندگی پرخیر و برکت سلمان فارسی متوجه شدیم که ایشان در شرایط و موقعیت های مختلف با بصیرت و علم به شرایط موجود عمل می کردند. به طوری که به هنگام عبادت به نماز و روزه می پرداختند، وقت کار و حفر خندق کلنگ به دست می گرفتند، در میدان جنگ حضور فعال داشتند . هنگام کار گشایی و حل مشکلات اجتماعی به کمک مردم می شتافتند، به هنگام مناظره و دفاع از ساحت مقدس علی (علیه السلام) با حربه علم و منطق وارد صحنه نبرد و مبارزه می شدند و از حریم امامت دفاع می کردند. سلمان این بصیرت رادر سایه ی لطف و هدایت الاهی و تلاش بی وقفه در راه تهذیب نفس بدست آورد و موفق شد که امام و نایب امامش را بشناسد و با پیروی از دستورات ایشان به رضایت حق تعالی دست پیدا کند. این است راه و رسم یک مسلمان راستین و آگاه.

سلمان مصداقی برای این فرموده امام صادق (علیه السلام) هستند. ایشان فرمودند: « العالم بزمانه لاتهجم علیه الوابس؛ کسی که به شرایط و مقتضیات زمان خود آگاه باشد، دستخوش اشتباهات و لغزش ها قرار نمی گیرد.» (تحفه العقول، طبع نجف)

امید است شیوهی زندگی سلمان (رضوان الله تعالی علیه) برای همه ی مسلمانان اعم از ایرانی و غیر ایرانی سرمشق قرار بگیرد.

فهرست منابع:

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) ابن ابی الحدید؛ ابو حامد هبة الله؛ مصر.
- ۳) الاصبهانی؛ ابراهیم احمد بن عبدالله؛ ۱۳۸۷ ق؛ حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء؛ قم.
- ۴) امینی؛ علامه عبدالحسین؛ ۱۳۹۶ ق؛ الغدیر فی الکتاب و سنه و الادب؛ تهران.
- ۵) جزری؛ علی بن محمد بن عبدالکریم؛ اسر الغابة فی معرفة الصحابة؛ تهران.
- ۶) دهخدا؛ علامه علی اکبر؛ لغت نامه دهخدا؛ تهران.
- ۷) دنیوری؛ محمد بن عدالله بن مسلم؛ ۱۳۸۸ ق؛ الامامة و السیاسة؛ مصر.
- ۸) سیوطی؛ جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر؛ ۱۳۷۱ ق؛ تاریخ الخلفاء؛ مصر.
- ۹) شعاری نژاد؛ علی اکبر؛ ۱۳۷۲ ش؛ روانشناسی رشد؛ تهران.
- ۱۰) صادقی اردستانی؛ احمد؛ ۱۳۴۸ ش؛ سلمان فارسی؛ تهران.
- ۱۱) طبرسی؛ احمد بن علی بن ابی طالب؛ ۱۳۸۶ ق؛ الاحتجاج؛ نجف.
- ۱۲) طبری؛ ابوجعفر محمد بن حریر؛ تاریخ الامم و الملوک؛ بیروت.
- ۱۳) عکبری؛ محمد بن محمد بن نعمان؛ الاختصاص؛ قم.
- ۱۴) عکبری؛ محمد بن محمد بن نعمان؛ امالی المفید؛ قم.
- ۱۵) علیاری تبریزی؛ ملا علی؛ ۱۳۷۱ ش؛ لهجة الآمال فی شرح زبدة المقال؛ تهران.
- ۱۶) قنبری نیشابوری؛ مسلم بن حجاج؛ صحیح مسلم؛ مصر.
- ۱۷) کلینی؛ محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران.
- ۱۸) کمره‌ای؛ شیخ خلیل؛ ۱۳۵۱ ش؛ فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی؛ تهران.
- ۱۹) لسان الملك سپیر؛ میرزا محمد تقی؛ ۱۳۸۵ ق؛ ناسخ التواریخ خلفا؛ تهران.
- ۲۰) متقی هندی؛ علاءالدین؛ ۱۴۰۵ ق؛ کنز العمال؛ بیروت.
- ۲۱) مجلسی؛ محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعة الدرر الاخبار؛ بیروت.
- ۲۲) مدنی شیرازی؛ سید علی خان؛ ۱۳۹۷ ق؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة؛ قم.
- ۲۳) نهری قرطبی؛ ابن عبدالبر؛ ۱۳۲۸ ق؛ الاستیساب فی معرفة الاصحاب؛ بیروت.
- ۲۴) الانوری؛ حسین بن محمد تقی؛ ۱۴۱۱ ق؛ نفس الرحمن فی فضائل السلیمان؛ تهران.